

# فرهنگ سیاسی نخبگان؛ زمانه برآمدن و برافتادن پهلوی اول

محسن خلیلی\*  
امیر عباسی خوشکار\*\*  
مجید شمس‌الدینی نژاد\*\*\*



## چکیده

نگارندگان با بررسی نقش فرهنگ سیاسی نخبگان دوره رضاشاه در ظهور و سقوط وی، در این مقاله، به این دستاورد نظری رسیدند که مؤلفه‌های مبتنی بر دو سطح مشروعیت‌بخشی به نظام و شرکت در فرایندهای سیاست‌گذاری که

---

; عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد (khalilim@um.ac.ir)  
; دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران (khoshkar1392@yahoo.com)  
; ; دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی / واحد علوم و تحقیقات تهران  
(majid1366@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۷

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۳، صص ۳۶-۷

آغشته به فرهنگ سیاسی محدود و غیردموکراتیک نخبگان سیاسی است، از عوامل مؤثر در برآمدن و فروپاشی نظام پهلوی اول بود. مؤلفه‌های غیردموکراتیک عبارتند از قهرمان‌پرستی، وفاداری به فرد به‌جای نهادهای سیاسی، اولویت منافع فردی در مقابل منافع ساختاری، بی‌اعتمادی سیاسی و روش حذف و تخریب در حل اختلافات سیاسی. نگارندگان در نوشتار پیش‌رو با توجه به الگوی نظری آلموند، چهره‌ای دیگر از فرهنگ سیاسی نخبگان روزگار رضاخانی / رضاشاهی را ترسیم کردند. رویکرد پژوهش، تبیینی و روش بررسی، اسنادی / مقایسه‌ای است. برای دستیابی به داده‌ها، از روش کتابخانه‌ای بهره گرفته شد.

واژگان کلیدی: فرهنگ سیاسی، نخبگان، رضاشاه، برآمدن پهلوی اول، برافتادن پهلوی اول



تیمورتاش براساس ادعای مدعی‌العموم، متهم به اخذ رشوه از حاج میرزا حبیب‌الله امین‌التجار، نماینده اصفهان در مجلس گردید. صحنه تماشایی هنگامی بود که تیمورتاش با آن قدرت و عظمتِ دومین شخصیت مملکت، اینک در برابر میز محاکمه قرار گرفته بود و می‌گفت اسمم عبدالحسین، پدرم حاجی کریم دادخان، نام فامیلیم تیمورتاش، ۵۰ سال دارم، شغلی ندارم، محل تولدم خراسان، محل اقامتم محبس (مسعودی، ۱۳۴۵: ۱۱۳).

#### مقدمه

چرخش استبداد و تن‌سپردن به قدرت مطلقه لویاتانی رضاخان پهلوی، برای گذر از آشوب برآمده از زوال قاجاریه اتفاق افتاد. نخبگان قدرت در شرایطی که کشور دچار آشفتگی بسیار شدیدی شده بود، از ظهور منجی از بین برنده بی‌ثباتی‌ها استقبال می‌کردند. این خواست، برآمده از فرهنگ سیاسی خاصی است که مطالعه آن، مسائل مرتبط با چرخش‌های ناگهانی نخبگی به سمت آزادی‌خواهی هرج و مرج آمیز و دیکتاتورپرستی مقطعی را باز می‌نمایاند. پژوهش در تاریخ ایران در چارچوب تغییرات نخبگی و انتقال شتاب‌زده قدرت از دودمانی به دودمان دیگر با رویکرد نظریه‌پردازانه و الگوسازی رفتارهای نخبگان تصمیم‌گیر، می‌تواند تصویری واضح‌تر از تاریخ سیاسی را بازنمایاند. در ایران دوران مشروطه، تا حدودی ساختارهای سیاسی دموکراتیک ایجاد شد؛ پارلمان، انتخابات، احزاب. اما با وجود تغییر در بعضی ساختارها، ایران نه تنها به سمت دموکراتیک شدن سوق پیدا نکرد، بلکه از نظام ایلاتی قاجار وارد نظام متمرکز پهلوی شد. هر ساختار سیاسی نیز، نشئت گرفته از فرهنگ آن جامعه است و پس از مدتی به بازتولید آن فرهنگ می‌پردازد؛ احساس ترس، عدم امنیت، بی‌اعتمادی به دیگران، فرصت‌طلبی و میل به استفاده از دیگران، شانه‌خالی کردن از بار مسئولیت و میل به سپردن مسئولیت به مسئولان بالاتر، از جمله گرایش‌های حاکم است که ویژگی‌های اصلی فرهنگ دولت‌مردان حاکم در ایران (دال، ۱۳۸۱: ۶۷) به‌شمار می‌روند. بررسی منابع تشکیل‌دهنده فرهنگ سیاسی، نشان می‌دهد که تحول در ساختارهای سیاسی و فروافتادن حکومت‌های استبدادی، برای

از بین بردن دیکتاتوری و ایجاد دموکراسی کافی نیست؛ زیرا با فروافتادن حکومت‌های استبدادی، پس از مدت کوتاهی استبداد به جایگاه پیشین خود بازگشته است. به قدرت رسیدن رضاشاه پس از انقلاب مشروطه گواهی صادق بر این ادعا است.

فرهنگ سیاسی نخبگان یکی از مهم‌ترین عوامل ظهور و سقوط پهلوی اول است. از منظر فرهنگ سیاسی، پاسخ نخستین پرسش «متغیر فرهنگ سیاسی نخبگان در فرایندهایی که منجر به ظهور و سقوط پهلوی اول شد چگونه اثرگذار بوده»، چنین است: فرهنگ سیاسی اقتدارطلب نخبگان (قهرمان‌پرستی، وفاداری به فرد به جای نهادهای سیاسی، اولویت منافع فردی در مقابل منافع ساختاری، روش حذف و تخریب در حل اختلافات سیاسی در بین نخبگان سیاسی) عاملی مهم در ظهور و سقوط رضاشاه بوده است. عوامل سبب‌ساز ظهور و سقوط در کنار یکدیگر قرار دارند. شاخص‌های فرهنگ سیاسی که به عنوان عوامل ظهور سلطنت رضاشاه نقش مؤثری را ایفا کرده‌اند، در ترکیب با سایر عوامل و با اثرگذاری مستقیم در طول سال‌های پساتاج‌گذاری رضاشاه به صورت عوامل کاهنده قدرت رضاشاه ظاهر شدند؛ در نتیجه، هم می‌توانند به عنوان عوامل شکل‌دهنده ایجابی در ظهور پهلوی اول نقش بازی کنند و هم، در ترکیب با شرایط محیطی متفاوت، به صورت عوامل فرسایش‌دهنده سلبی عمل کنند. به عنوان نمونه، قهرمان‌پرستی در آغاز، سبب شد نگاه‌ها به سمت رضاخان برای فرار از بحران‌های مزمن کشور جلب شود؛ اما همین عامل، در طول زمان در کنار سایر عوامل مانند بدبینی مفرط و حذف نخبگان و اقتدارسالاری محدودنگر فردی که از آثار منفی قهرمان‌پرستی است، به خالی شدن دستگاه سلطنت از مشاوران لایق و جلوگیری از ظهور مشاوران شایسته و نخبگان مجرب سیاسی منجر شد که در سقوط رضاشاه تأثیرگذار بود. از دیدگاهی روش‌شناسانه، این نوع ارتباط‌سنجی را در قالب مفهوم «علت‌یابی معکوس» می‌توان مفهوم‌پردازی کرد؛ یعنی شاخص‌های مفهومی در طول زمان می‌توانند از لحاظ علی با توجه به شرایط مختلف و اضافه و کم‌شدن سایر عوامل انسانی، نقشی شتاب‌دهنده و یا برعکس بازدارنده در دوره‌های سلطنت حاکمان داشته باشند. کاتوزیان (۱۳۸۱)، کاظمی (۱۳۷۴)، سریع‌القلم (۱۳۹۰)، مصلی‌نژاد (۱۳۸۹)،

میرزا صالح (۱۳۸۷)، ملایی توانی (۱۳۸۱) و ذاکر حسین (۱۳۷۷)، در زمینه مورد بحث مقاله، نوشتارهای موشکافانه‌ای دارند؛ اما وجه تمایز پژوهش حاضر، دو مورد است: یک) فاصله‌گیری نوشتارهای مورد اشاره از تمرکز نسبت به جریان‌های سیاسی حاکم بر سطوح بالادستی قدرت سیاسی، یعنی تعاملات میان نخبگان قدرت در دولت و مجلس. دو) تمرکز زمانی نویسندگان این پژوهش بر دوره رضاشاه است و تلاش شده است از پراکندگی زمانی و قلم‌فرسایی‌های فراتر از چارچوب‌های تاریخی پرهیز شود. چارچوب مفهومی مقاله برگرفته از مقوله فرهنگ سیاسی (از منظر آلموند) است.

فرهنگ سیاسی، نوع نگاه فرد یا گروه به سیاست، ساختار سیاسی و میزان و نحوه نقش‌آفرینی در فرایندهای سیاسی را تعیین می‌کند (پای، ۱۳۷۰: ۳۶). در هر نظام سیاسی، نوعی سازمان‌یافتگی ذهنی در مورد سیاست وجود دارد که فرآورده تاریخ زندگی جمعی یک ملت است، نظام سیاسی آن را ساخت و معنا می‌دهد و افراد جامعه به تدریج آن را درونی می‌کنند. آلموند معتقد بود توسعه سیاسی دموکراتیک به جهت‌گیری‌های مردم نسبت به موضوعات (فرایندهای) سیاسی بستگی دارد (Almond & Pye, 1968: 8). فرهنگ سیاسی به‌عنوان مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، احساسات و دانش سیاسی، چارچوبی است که نوع و جهت رفتار سیاسی در درون آن شکل می‌گیرد. فهم رفتار سیاسی با شناخت فرهنگ سیاسی توده و نخبگان امکان‌پذیر می‌شود و تحول در عناصر فرهنگ سیاسی، منجر به تغییر در رفتارهای سیاسی خواهد شد (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۵۵). به تعبیر آلموند، فرهنگ سیاسی ملت‌ها را با مطالعه گرایش‌های شهروندان در سه سطح از نظام سیاسی می‌توان مطالعه کرد: نظام، فرایند و سیاست‌گذاری. مهم‌ترین جنبه گرایش‌های سطح نظام، مشروعیت حکومت است. اگر حکومتی از مشروعیت برخوردار باشد، مردم از قوانین موجود با رغبت اطاعت می‌کنند و دیگر نیازی به توسل به قوه قهریه نخواهد بود. در سطح فرایند، مشارکت افراد در کردارهای سیاسی مطرح است؛ یعنی، چه تعدادی از مردم در فرایندهای سیاسی مشارکت دارند. همچنین باورهای مردم درباره دیگر گروه‌ها و درباره خودشان به‌عنوان اعضای یک گروه مهم است که آیا آنان افراد جامعه را تقسیم‌شده به طبقات اجتماعی، گروه‌های محلی و یا

جمعیت‌های قوی می‌دانند و یا خودشان را با دسته‌بندی‌های خاص یا احزاب ویژه شناسایی می‌کنند. در سطح سیاست‌گذاری، اگر بخواهیم سیاست یک کشور را بفهمیم، باید به چیزهایی که مردم برای آنها اهمیت قائلند توجه کنیم و بدانیم که تصور مردم از یک جامعه خوب چیست و چگونه می‌توان به آن دست یافت (دال، ۱۳۸۱: ۲۹). نگارندگان در برداشتی آزاد از چارچوب نظری آلموند و با تمرکز بر ویژگی‌های موجود در فرهنگ سیاسی نخبگان قدرت، که دارای پیوندهای ارگانیک با فرهنگ سیاسی توده‌ها است، سه سطح مورد بررسی آلموند را در دو سطح «تلقی نخبگان سیاسی از پایه‌های مشروعیت نظام سیاسی» و «برداشت نخبگان از مشارکت در فرایندهای سیاست‌گذاری» خلاصه کرده‌اند. سپس با استفاده از گزاره‌های قهرمان‌پرستی و وفاداری به فرد به‌جای نهادهای سیاسی (سطح مشروعیت‌دهی به نظام) و اولویت منافع فردی بر منافع ساختاری، بی‌اعتمادی سیاسی و حذف و تخریب به‌متابهِ روش معهود در حل و فصل اختلافات (سطح فرایندهای مشارکت سیاسی) به یک بدیل نظری دست یافته‌اند که نام آن، فرایندگرایی نخبه‌محور است.

نمودار شماره (۱). الگوی فرایندگرایی نخبه‌محور



۱. ساختار قدرت سیاسی از انقلاب مشروطه تا به قدرت رسیدن رضاشاه قانون اساسی نظام سیاسی مانند استخوان‌بندی حقوقی است که از فلسفه سیاسی، فرمول‌بندی مشروعیت قدرت و توزیع قدرت سیاسی پرده برمی‌دارد. ساختار قدرت سیاسی مجموعه کنش‌های هدفمند متقابلی است که در چارچوب رقابت و همکاری نخبگان سیاسی به‌منظور رسیدن به سهم بیشتری از قدرت تصمیم‌گیری، تعریف می‌شود. در دوره پیشامشروطه، ساختار قدرت سیاسی، پادشاهی ایلیاتی

متمرکز در تهران بود. پس از انقلاب و تقسیم قدرت میان دربار و مجلس، فضای تعامل میان شاه و نمایندگان مجلس، پرخاش جویانه بود. طبق اصول بیست‌وشش و سی‌وپنج قانون اساسی، حاکمیت از آن مردم بود و طبق اصل چهل‌وچهار متمم قانون اساسی، شاه مقامی تشریفاتی و از هرگونه مسئولیتی مبرا بود. علاوه‌بر ایجاد محدودیت برای مجلس، تقدسی نیز به شاه داده شده بود. مجلس شورای ملی که طبق اصول قانون اساسی، نماینده قاطبه اهالی مملکت و فعال در امور معاشی و سیاسی بود، به‌وسیله اصل دوم متمم کنترل می‌شد تا قوانین آن مغایر با شرع نباشد (شریف‌کاشانی، ۱۳۶۲: ۴۴). آنچه از سال‌های آغاز به‌کار مجلس تا به‌توپ‌بسته‌شدن آن، در وقایع تاریخی ثبت شده است، درگیری میان نمایندگان مشروطه‌خواه و درباریان اقتدارطلب است. البته چنددستگی‌هایی میان نمایندگان وجود داشت، اما آنها در برابر استبداد شاهی و استقلال عمل مجلس از دربار، به اجماع نسبی دست یافته بودند. ساختار قدرت سیاسی در این سال‌ها، هرمی شکل بود. در رأس، شاه و حلقه‌های نزدیک به آن قرار داشت و در میانه هرم، نخبگان دولتی و مجلس شورای ملی بودند که پس از فتح تهران به‌دست مشروطه‌طلبان به دامنه کنش سیاسی آنها افزوده شد. قدرت شاه قاجار هر روز کمتر می‌شد؛ به‌گونه‌ای که در سال ۱۲۹۹ رضاخان توانست با فتح تهران، قدرت شاه را محدودتر از پیش سازد.

در آستانه آغاز عصر پهلوی و پایان روزگار قاجار، ساختار قدرت سیاسی دستخوش تغییر شد. با کودتای رضاخان همه طبقات بانفوذ اجتماعی و در رأس آنها روشنفکران اقتدارگرا با آغوش باز به او خوش‌آمد گفتند و قدرت او را به‌مثابه یک نیروی ناسیونالیست تثبیت کردند (Ghods, 1989: 94). سرپرسی لورن، درهم‌ریختگی و بی‌ثباتی ساختارهای سیاسی را یکی از عوامل مهم قدرت‌گیری رضاخان و اقبال دیگر نیروها به وی می‌داند: «از سوی دیگر مجلس که می‌توانست به این وضع، اندکی سروسامان دهد با جدال‌های بی‌جا تصمیمات بی‌جا و درگیری‌های بی‌جا فرصت و کارایی خود را از دست داده است. به‌این‌سان است که سردار سپه به‌خاطر اندیشه یگانه و رفتار یگانه‌اش قدرت راستین و چهره برجسته ایران شده است» (سرپرسی لورن به مارکوئیس کرزون کدلستون، ۱۹۲۳). طبقه متوسط جدید، حامل اصلی اندیشه‌های جدید و الگوهای غربی بودند و در نوکردن

و غرب‌گرایی جامعه، نقشی اساسی بازی کردند. طبقه متوسط جدید در سازش با وضعیت جدید به نهادهای پدرشاهی کمک رساند و جوهر مناسبات سنتی را با چهره جدید حفظ کرد (Ashraf, 1971: 295). دولت مطلقه پهلوی، نخستین دولت در تاریخ ایران بود که تلاش بی‌سابقه، بی‌وقفه و همه‌جانبه‌ای را در تمرکز و انحصار منابع و ابزارهای قدرت با گسترش ارتش مدرن و دیوان‌سالاری از خود نشان داد و کوشش کرد پراکندگی در ساخت قدرت در دوران قاجار را از میان بردارد. برخلاف کشورهای توسعه‌یافته، در ایران در فقدان یا ضعف طبقاتی که بتوانند با نوسازی همه‌جانبه و اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، جامعه سنتی ایران را به پیش ببرند، این پهلوی اول بود که توانست با تمرکزدهی هرچه بیشتر در دربار و با ایجاد ارتش مدرن و بوروکراسی جدید در تکوین دولت مطلقه مؤثر باشد (بشیریه، ۱۳۷۰: ۷۲). وی پس از رسیدن به سلطنت، درصدد برآمد با تقویت سه رکن سازنده و نگهدارنده‌اش یعنی ارتش، دربار و دیوان‌سالاری برای تثبیت قدرت مطلقه خود گام بردارد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۶۹).

بنا به نظر پوجی، در زمان شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، دولت‌هایی که خواستار پایداری و شکوفایی بودند ناچار به داشتن ارتشی دائمی و قدرتمند و در مواقع ضروری ناوگان مجهز جنگی بودند (پوجی، ۱۳۸۰: ۱۱۲). در الگوی نظری وی، قدرت سیاسی در دولت‌های مطلقه، اساساً در انحصار شخص شاه و اقلیتی از نخبگان و درباریان وفادار به شاه قرار می‌گیرد. ابزار نگهداری ساختار نیز، قدرت نظامی است. پاسداری از دولت جدید با ارزش‌های نوین آن، نیازمند ارتشی قدرتمند بود. ارتش نوین ایران در سال ۱۳۰۰ بنا نهاده شد و نظامیان از ستون‌های مهم برپایی دولت مطلقه شبه‌مدرن ایران شدند. نقش ارتش، تمرکز منابع قدرت، از میان برداشتن کانون‌های ذره‌ای قدرت و سرکوب مقاومت و شورش‌های محلی و مرکز‌گریز و درنهایت پاسداری از وضع موجود و حمایت کامل از دولت مطلقه بود (سینایی، ۱۳۸۴: ۲۵۹). رضاخان از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ با جناح‌های قدرت ارتباط برقرار کرد و از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۲ با اتکا به برخی از رهبران و سردمداران جنبش مشروطه و تعدادی از اشراف قاجاری، حکومت خود را تثبیت کرد. از سال ۱۳۱۳، دیگر نیازی به اشراف قاجاری تابع خود نداشت و به رهبران مشروطه نیز وفادار



نماند و به نظامیان و طبقه متوسطی که خود موجد آنها بود، اتکا کرد. هدایت می‌نویسد: در این دوره از وکلایی چند، سلب مصونیت شد. امامی، عراقی، اعتصام‌زاده و رفیع که همگی از طرفداران سابق رضاخان بودند که حال به زندان افتادند (هدایت، ۱۳۶۳: ۴۰۲). کاتوزیان نیز می‌نویسد: حکومت استبدادی جدید از سه جنبه مهم با حکومت‌های استبدادی پیشین تفاوت داشت. نخست اینکه فناوری نوین اعمال حکومت استبدادی را بسیار کارآتر و فراگیرتر از گذشته ساخت. پنهان‌شدن، دیگر امکان‌پذیر نبود. نیروی پلیس مدرنی وجود داشت و مهم‌تر از آن ارتش ثابت مدرن و ژاندارمری، و همه هم گوش‌به‌فرمان شاه. حتی عشایر در زیستگاه‌های همیشگی خود دیگر احساس امنیت نمی‌کردند. دوم، اجرای دیکتاتورمآبانه و دورزدن‌های سیاسی قوانین مصوب بود. سومین تفاوت مهم آن با حکومت‌های استبدادی سنتی این بود که دیگر هیچ امکان مشخصی برای میانجی‌گری یا کاهش خشم شاهی وجود نداشت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۲۰). در دوره حکمرانی رضاشاه، ساختار قدرت سیاسی از نظامی هرمی‌گونه به منظومه‌ای متحدالمرکز (با برجسته‌تر شدن شخصیت‌سالاری در مناسبات نخبگی) تبدیل و فرهنگ سیاسی نخبگان دچار انجماد در کنش‌ورزی دموکراتیک شد.

## ۲. فرهنگ سیاسی نخبگان و ظهور و سقوط رضاشاه

نخبگان دوره پیشاپادشاهی رضاشاه مجموعه‌ای از افراد تحصیل‌کرده، خوانین محلی و صاحبان ثروت و قدرت سیاسی بودند. منخرج مشترک ویژگی آنان، نزدیکی به مرکز قدرت و اعمال نفوذ بر جریان سیاست و تصمیم‌گیری‌های کلان و خرد سیاسی بود. قهرمان‌پرستی و انتظار برای برخاستن یک منجی سیاسی به‌منظور رفع یک‌باره معضلات در نظام‌های با فرهنگ سیاسی بسته و محدود بیشتر به‌چشم می‌آید. در این فضا روحیه اقتدارگرایی و شیفتگی به قدرت تقویت می‌شود و علاقه مفرط به داشتن یک تکیه‌گاه، توسعه می‌یابد. در جامعه خودکامه، زیردستان، ترسو، بدگمان، بی‌باور و بی‌پناه می‌شوند (فروم، ۱۳۶۸: ۲۶) و برای حفظ خود و رهایی از تنهایی به قدرت پناه می‌برند. در فرهنگ ایرانی نیز، زور و قدرت بیش از هر چیز دیگری دارای ارزش می‌شود و هرچه صاحب‌زور، خشن‌تر و بی‌رحم‌تر شود، بیشتر

از او می‌ترسند و زودتر تسلیم می‌شوند. با افزایش سطح خشونت‌های سیاسی و اجتماعی، ناجی‌طلبی دوباره در قالب طلوع سرداری عبوس و اقتدارگرا در خاطر اغلب ایرانیان حک شد؛ به‌گونه‌ای که آنها آرزوی ظهور رهبری قدرتمند نظیر شاه عباس را در ذهن می‌پروراندند تا ایران را از ورطه هرج و مرج، بی‌امنیتی و آشفتگی، قاطعانه به سوی پیشرفت و آبادانی عبور دهد. تخریب و جبهه شاه قاجار امری عادی بود که از سرخوردگی نخبگان از بی‌کفایتی شاه پرده برمی‌داشت: آیا می‌دانید که چراید خارجه اخیراً درباره شاه چیزهایی می‌نویسند که برای ایرانی ننگ‌آور است؟ آیا می‌دانید که احمدشاه روزی که در طهران سلطنت می‌کرد به درباریانش گفته بود هرکس مرا پشت‌وپناه خود داند از من احمق‌تر است (تبریز روزنامه، شماره ۳۲، ۴ آبان ۱۳۰۴: ۳). هنگامی که بریگاد قزاق به سرکردگی رضاخان میرپنج از قزوین به سوی تهران پیشروی کرد و تهران را به تصرف درآورد، این عمل که در تاریخ ایران کودتای ۱۲۹۹ نام گرفت، نه تنها از سوی اکثریت مردم به چشم خرابکاری به آن نگریسته نشد، بلکه حتی از آن به‌عنوان نقطه امید برای غلبه بر هرج و مرج نام برده شد: خطاست اگر فکر کنیم که کودتا تنها با آمیزه‌ای از بی‌اعتنایی و دشمنی روبه‌رو شد، بلکه برعکس، بسیاری از فعالان با شعف فراوان به استقبال آن شتافتند. عشقی و عارف با نوشتن شعر و مقاله به حمایت از کودتا و رهبر آن برخاستند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۲۳). میلسپو از ناظران آن دوران که اوضاع ایران را از نزدیک زیر نظر داشت، با اشاره به خرسندی مردم در سراسر کشور نسبت به رضاخان، چنین نوشت: «من به‌هیچ‌وجه مایل به تفسیر و تعبیر حوادث، احساسات، شایعات، دسایس و بیم و امیدهایی که در آن زمان باعث برانگیختن مردم یا بهانه‌ای برای تحریک اذهان می‌شد، نیستم. شکی نیست که رضاخان پهلوی علاوه بر داشتن تمام این ویژگی‌ها، نه تنها از پشتیبانی کامل قوای نظامی، بلکه از اعتماد و اطمینان مردم نیز بهره‌مند است و می‌تواند به‌عنوان سمبل طبیعی برای ایجاد وحدت ملی و سوق‌دهنده مردم به سوی ناسیونالیسم به‌شمار آید، بلکه کسی است که جامعه رهبری مملکت حقاً و منطقاً برازنده او می‌باشد و چشم امید همگان به او دوخته شده است» (میلسپو، ۱۳۸۵: ۱۷۴).

در بین نخبگان، ملک‌الشعرای بهار که خود از مشروطه‌خواهان برجسته بود نیز

ضرورت ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند را درک کرده بود: آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا می‌شود صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوچی‌گری و ضعیف‌ساختن دولت و فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آینده مشروطه و حتی استقلال کشور زهری‌کشنده است (بهار، ۱۳۸۳: ۵). خطرات سردار بهادر، حاوی نکاتی از همکاری صمیمانه او با رژیم پهلوی است. او در جای‌جای خاطراتش از رضاخان و خشونت‌هایش نسبت به آزادی‌خواهان تعریف کرده و وی را با پتر کبیر و امپراتور ژاپن برابر دانسته است. وی روزنامه‌نگاران مخالف رضاخان نظیر فرخی را مشت‌بلشویک و اوباش می‌خواند و سیاست رضاشاه را در تخته‌قاپو کردن ایالات و عشایر تأیید و با افتخار بازگو می‌کند که مدتی است (شاه) مشغول تخته‌قاپوی ایالات هستند. کاری است لازم و مشکل (سردار بهادر، ۱۳۷۸: ۲۵۶). «حبل‌المتین»، از نشریه‌های روشنفکری در سال ۱۳۰۸ نیز از اندیشه یک دولت بزرگ در معنای «دولت مری» و مسئول نظم و امنیت دفاع می‌کرد و معتقد بود باید دولت را به‌خاطر آنکه عشایر را به‌طور کامل شهرنشین و تربیت نکرده سرزنش کرد (حبل‌المتین، ۱۳۰۸: ۱۳). «نشریه ناهید» که از موافقان سیاست عشایری بود، مداخله رضاشاه در امور عشایری را حضور و مراقبت شاهانه در امور جزئی و کلی مملکت، تعبیر و مسلح بودن ایالات و عشایر را آفتی فرض کرد که سبب گرفتاری پادشاه ایران شده و فرصت اصلاح را به‌سبب رفع فتنه‌تراشی‌های ایالات و عشایر (ناهید، ۱۳۰۷: ۲) از او می‌گیرد. اغلب جریان‌های سیاسی با همه توان خود تدارکات ایدئولوژیک و سیاسی صعود رضاخان به رأس حاکمیت سیاسی ایران را در عرصه‌های گوناگون فراهم می‌آوردند و با بلندگوهای مجلس، مطبوعات رسمی و محافل سیاسی-حزبی، باجدیت در این راه گام برمی‌داشتند. مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس با اشاره به دلتنگی‌های ایجادشده نزد وزیر جنگ گفت، مجلس هیچ‌گاه به وزیر جنگ نظر منفی نداشته و ندارد و همواره خدمات و مجاهدات وی و قشون رشید ایران را ستوده است (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم: ۱۱۸۲). اکثر جریان‌های سیاسی، در طرح اندیشه جمهوری‌خواهی با تمام توان و امکاناتی که در اختیار داشتند، اعم از کرسی‌های

پارلمانی، روزنامه‌ها، و محافل سیاسی و فکری نقش‌آفرینی کرده و سردار سپه را به‌عنوان یک قهرمان ملی و سخنگوی منافع و خواست‌های اجتماعی-سیاسی تجددگرایان معرفی کردند. این فعالیت‌های بی‌وقفه تا صعود رضاخان به تخت سلطنت ادامه یافت که اوج آن، سلب اختیارات قانونی احمدشاه و اعطای فرماندهی کل قوا به رضاخان بود. به‌تعبیر آبراهامیان، به‌سلطنت رسیدن رضاخان صرفاً از طریق خشونت، نیروی نظامی، ترور و دسیسه‌های نظامی انجام نگرفت، بلکه به‌واسطه ائتلاف آشکار با گروه‌های مختلف درون و بیرون مجلس چهارم و پنجم صورت پذیرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۵۰). خلیقات توده‌های مردم نیز در برجسته‌تر شدن بُعد قهرمان‌پرستی در بین نخبگان سیاسی بی‌تأثیر نبود. سفیر بریتانیا در ایران چنین می‌نویسد: پس از این جریان من برای ارضای کنجکاوای به‌پرسش از این و آن پرداختم تا پاسخی برای این سؤال خود بیابم که چرا ایرانیان که پیوسته فریادشان از فشارهای روس و انگلیس بلند بوده است، اینک به‌هیچ‌وجه با ملل کوچکی که به اشغال هیتلر درآمده‌اند، احساس همدردی نمی‌کنند. در نتیجه معلوم شد که این احساس ایرانی‌ها به‌دلیل ستایش آنها از مرد قدرتمندی چون هیتلر است و این ملت، هیتلر را مانند قهرمان افسانه‌ای شاهنامه می‌پندارند که قادر بود در چشم‌برهم‌زدنی یک فوج را از دم تیغ بگذراند. شاید هم این مسئله نوعی تجلی احساسات سرکوب‌شده ملتی باشد که طی قرون متمادی پیوسته از ضعف و ناتوانی زجر کشیده است (بولارد، مونت اسکراین، ۱۳۶۲: ۳۷). شخصیت‌پرستی، آفت محروم شدن از تفکر دسته‌جمعی و اجماع مبتنی بر کثرت‌گرایی دموکراتیک را در درون خود پرورش می‌دهد. نخبگان شخصیت‌پرست در مهم‌ترین مسائل و بحران‌های کشور مانند کودکان ترسیده به دامن دیکتاتور پناه می‌برند و حل‌وفصل معضلات را تنها از او می‌خواهند و البته دیکتاتور نیز با فراهم کردن و تقویت بسترهای چنین نگرشی به این نوع برداشت از مدیریت بحران کمک می‌کند. نخبگان سیاسی از فرایند تصمیم‌سازی‌های سرنوشت‌ساز محروم می‌شوند و این خود به فروپاشی سریع‌تر نظام‌های دیکتاتوری شخص‌محور می‌انجامد. در روزهای آخر پادشاهی رضاشاه، نخست‌وزیر در جلسه سوم شهریور در مجلس، صرفاً به توضیح روند حوادث پرداخت و از مجلسیان درخواست کرد که فقط شنونده

گزارش باشند و مذاکرات درباره آن را به جلسات بعد موکول کنند (فردوست، ۱۳۷۰: ۹۵).

وفاداری به فرد به جای نهادهای سیاسی، از دیگر ویژگی‌ها است. از آنجاکه گروه‌های رسمی و نهادهای اجتماعی و سیاسی در ایران دوران مشروطه وجود نداشت، مناسبات میان اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌ها، اساساً غیررسمی بود و شیوه پیش‌بردن اهداف و خواسته‌ها تحت‌الشعاع منافع فردی قرار داشت. در ایران روحیه شخص‌گرایی و غیررسمی‌شدگی شدیدی بر سازوکار روابط اجتماعی حکمفرما و ملاحظات شخصی و غیررسمی در همه جنبه‌های حیات اجتماعی و عمومی نفوذ داشت. در ساختارهای رسمی، عنصر شخصیت همواره در معرض نادیده‌گرفتن است، درحالی‌که در گروه‌های غیررسمی، برعکس، عنصر شخصی، پیوسته درحال قوت گرفتن است. حرکت جامعه در شرایط وجود ساختارهای رسمی همواره به‌سوی نهادینه شدن است، درحالی‌که در صورت حاکم بودن ساختارهای غیررسمی، جامعه، در راستای استقرار نظامی بهیموتی (فرانهادی و فراقانونی) پیش خواهد رفت. فردمحوری بودن اقتدارگرایی و خلاصه شدن تفسیر منافع جامعه و ملت و کشور در شخص شاه و نامحدود بودن دامنه قدرت و سرکوب جامعه برای جلوگیری از تعارض، نه تنها نظام اجتماعی را به‌سوی ذره‌ذره شدن و عدم تشکیل سوق می‌دهد، بلکه در سطح ملی مانع توسعه می‌شود: «خدا عاقبت ایران را به‌خیر کند؛ زیرا، به اعتقاد ما مملکت مشروطه شده، ولی کار و امور مملکت به یک‌دسته مردمان نادان، چه وکلا، چه وزرا و چه مشروطه خواهان افتاده است که فقط به فکر منافع خود هستند. بی‌حسابی، بی‌قانونی، بی‌نظمی، صد درجه از زمان استبداد بالاتر است» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۷). فقدان تشکلهای اجتماعی که بتوانند بدیل‌های فرهنگی در مقابل فرهنگ اقتدارگرایی ایجاد کنند به تداوم اقتدارگرایی کمک کرد.

زمانی‌که ساختارهای عقلانی و نهادی برای مهار سیاست‌های مبتنی بر غریزه و جابه‌جایی‌های هیجان‌زده قدرت وجود نداشته باشد و غلظت تعاملات مبتنی بر روابط دموکراتیک نهادی به حداقل برسد، چرخش قدرت به‌صورت کودتا و دخالت قوه قهرآمیز نظامی، امری طبیعی قلمداد می‌شود. با مستقر شدن قدرت مبتنی بر چماق نظامیان، روابط فراتر از نهادهای عقلانی و شخصی‌شده که میراث

فاتحان قدرت بوده است، دنبال می‌شود. کرنفلد در تلگرام ۸ اکتبر ۱۹۲۲ در روزهایی که رضاخان به دنبال حامی برای اعمال فشار بر مجلس می‌گشت می‌نویسد: انتقاد مجلس به دخالت‌های غیرقانونی وزیر جنگ در امور قضایی، مالی و داخلی مملکت وی را خشمگین کرد. لذا روز گذشته وزیر جنگ استعفای خود را تقدیم کرد. نیروهای نظامی در تهران در حمایت از او دست به تظاهرات زدند. اوضاع روبه‌تنش می‌رود (تلگرام کرنفلد، ۱۹۲۲). اردلان در خاطرات خود این روزها را چنین توصیف می‌کند: نقشه جمهوری‌خواهی رضاخانی با قیام ملت ایران به رهبری مدرس درهم شکست و رضاخان در بدترین اوضاع و شرایط عمر سیاسی خویش به رودهن گریخت و آنگاه در آن وضعیت حساس که احمدشاه نیز در پی عزل رضاخان از نخست‌وزیری بود، کسانی چون امیراحمدی به حمایت از رضاخان برخاستند و او را از مرگ سیاسی نجات دادند (اردلان، ۱۳۷۲: ۲۰۷). در مجلس نیز به دلیل حضور نمایندگان وفادار به شاه، لویح و طرح‌های پیشنهادی به صورت نامتوازن به نفع شاه و حلقه قدرت پیرامون وی به پیش می‌رفت. به عنوان مثال، امور پارلمانی وزارت جنگ را وزیر دادگستری عهده‌دار بود. متین‌دفتری که مدت مدیدی این مسئولیت را برعهده داشت می‌نویسد: «هنگامی که لویح وزارت جنگ به مجلس ارائه می‌شد، مجلس موظف بود آنها را بدون کم‌وکاست تصویب کند. از آنجا که وزیر دادگستری در عمل به‌مثابه مشاور حقوقی شاه ایفای نقش می‌کرد، مجلس شورای ملی تقریباً به مونوپول لویح من تبدیل شد و من در تمام جلسات مجلس شرکت داشتم» (متین‌دفتری، ۱۳۷۰: ۹۹). در نتیجه صورت مذاکرات مجلس برخلاف دوره پیشین بسیار خلاصه شد و به تعبیر یکی از محققان در هر ستون از مکتوب مذاکرات نمایندگان، چشم خواننده به چندین اسم نماینده به‌همراه کلمه موافقم می‌افتاد و این خود بیانگر آن بود که نمایندگان تا چه حد در گفتار و رفتار خود در تنگنا قرار داشته‌اند (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۱۱). مستوفی، وابستگی مجلس به تصمیمات رضاشاه و نظامیان را چنین توصیف می‌کند: «می‌دانیم غیر از وکلای تهران و بعضی از ولایات که در زمان کابینه مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک انتخاب شده بودند، باقی انتخابات مجلس پنجم غیرمستقیم به وسیله نظامیان انجام شد و اکثریت وکلا طرفداران جدی سردار سپه بودند... دولتی که اکثریتی در حدود

نصف عدهٔ وکلا طرفدار داشته باشد، می‌تواند در هر کاری موفق شود. زیرا این اکثریت کم‌کم بعضی از منفردان را هم به سمت خود متمایل می‌کند و رفته‌رفته جز اقلیت ثابت و مذبذبین که گاهی این‌طرف و گاهی آن‌طرف هستند، باقی همه طرفدار دولت می‌شوند. چنان‌که در نتیجهٔ همین وضع در اواخر دوره مجلس پنجم در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴، همین اکثریت توانست به فسخ سلطنت قاجاریه رأی بدهد و با انعقاد مجلس مؤسسان، تدارک سلطنت پهلوی را ببیند (مستوفی، ۱۳۸۶: ۲۳۵۲).

در سال‌های بعد، از دوره هفتم و هشتم تا دوره سیزدهم، طرز انتخابات به این صورت بود که از سوی وزارت کشور به استانداران و فرمانداران دستور محرمانه داده می‌شد تا کمیسیونی با حضور رئیس دادگستری، رئیس دارایی، رئیس شهربانی و رئیس قشون تشکیل دهند و دو سه نفر اشخاص ملاک یا تاجر و خوشنام با توجه به سوابق آنها در نظر بگیرند و فهرست آنان را به تهران بفرستند تا از بین پیشنهادشدگان یک یا چند نفری که باید در حوزهٔ انتخابیه نماینده شوند، تعیین و در دادن رأی به آنها اقدام شود (گلشایان، ۱۳۷۷: ۴۲۲). در دولت نیز دوران نخست‌وزیری *مخبرالسلطنه* در زمان رضاخان مقارن با یکه‌تازی تیمورتاش بود و او در این تاریخ به‌مثابه عبد مطیع تیمورتاش عمل می‌کرد؛ چه اصولاً به قول تحلیلگر سفارت انگلیس، در زمان رضاخان در مقام رئیس‌الوزاری کاری به‌جز اجرای سیاستی که تیمورتاش به او دیکته می‌کرد از دستش بر نمی‌آمد (بولارد، ۱۳۷۸: ۵۲۴). در اسناد منتشرشده از سال‌های تمرکز قدرت سیاسی در نهاد دربار، آمده است که «در اتحادیه تجار (اصفهان) مذاکره بوده است که پس از اینکه اعتمادالتجار وارد طهران می‌شود، چندین مرتبه برای ملاقات از حضرت اشرف وقت می‌خواهد و ایشان وقت به او نمی‌دهند و اخیراً برای اعتمادالتجار پیغام می‌کند که اگر می‌خواهید آسوده باشید، برای زیارت عتبات حرکت کنید. پس از این پیغام ایشان فوراً حرکت می‌کنند (رضاخان به حاکم نظامی اصفهان، ۲۳ اسفند ۱۳۰۱). در سندی دیگر: انتخابات شمال کشور در دست چراغ‌علی‌خان، برادر رضاخان قرار داشت. او هم عده‌ای را از سوی مردم مازندران به‌عنوان نماینده انتخاب کرد و به تهران فرستاد (چراغ‌علی پهلوی به رئیس ارکان حرب کل قشون، ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴).

مدیریت بحران در قالب نهادهای مورد اجماع نخبگان به دلیل افزایش توان و ظرفیت تصمیم‌سازی‌های عقلانی در آنها به واقعیت‌های حاکم بر منطق قدرت که استمرار قدرت یکی از استوانه‌های آن است، نزدیک‌تر است. با زیرپا گذاشتن و دورزدن نهادهای تصمیم‌گیر و تمرکز تصمیم‌سازی در احساسات شخص شاه، فرصت برای اضمحلال سریع‌تر ساختار قدرت سیاسی فراهم‌تر می‌شود. انگلستان و شوروی که تصمیم خود را مبنی بر حمله از جنوب و غرب و شمال به ایران پیش از ارسال یادداشت به دولت گرفته بودند، در سوم شهریور ۱۳۲۰، نیروهای خود را وارد خاک ایران کردند. پس از مطلع شدن شاه از این موضوع در همان روز به دستور وی جلسه‌ای در مجلس تشکیل شد و منصور برای باخبر کردن نمایندگان از حمله متفقین به مجلس رفت. نکته حائز اهمیت، بی‌خبری هیئت حاکمه کشور بود. هم نمایندگان و هم وزرا تا زمان ورود متفقین به ایران از نامه‌های ارسالی آنان بی‌خبر بودند (جامی، ۱۳۸۱: ۸۵). سفیر بریتانیا در گزارش خود ترس نخبگان از خشم رضاشاه را به دلیل سرسپردگی به وی در روزهای بحرانی شهریور ۱۳۲۰، این‌گونه بیان می‌کند: /سمیرنف به من اطلاع داد که نخست‌وزیر ایران به شدت از پذیرش نسخه‌ای از یادداشت برای شاه خودداری می‌کرده است. لیکن پس از آنکه اسمیرنف وی را تهدید می‌کند که شخصاً پیش شاه خواهد رفت و یادداشت را مستقیماً به خود او تسلیم خواهد کرد، ناگزیر این نسخه را نیز پذیرفته است (گزارش بولارد به وزارت خارجه).

اولویت منافع فردی در مقابل منافع ساختاری، از دیگر ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در روزگار پهلوی اول است. در اقتدارگرایی، فردیت و اصالت فردی انسان‌ها از آنها گرفته می‌شود و از انسان‌ها، وفاداری تمام، نامحدود، بی‌چون و چرا و دگرگونی‌ناپذیر انتظار می‌رود (آرنت، ۱۳۶۶: ۶۴). برای آنکه وفاداری تام تحقق یابد، هرگونه اندیشه ممنوع می‌شود تا وفاداری به فرد در فضایی از توهمات امکان‌پذیر شود. در چارچوب‌های اقتدارگرا و تمامیت‌گرا، سعی بر آن است تا از طرح هرگونه برنامه مشخص پرهیز شود، زیرا به محض اینکه برنامه‌ای تنظیم شود نقش افراد کاهش و جایگاه ساختار متکثر دموکراتیک که قرار است آن برنامه را عملیاتی کند، افزایش می‌یابد (آرنت، ۱۳۶۶: ۶۵). فردگرایی و خودمحوری غالب



بر فرهنگ سیاسی ایران، باعث شد که پس از کمتر از یک دهه از استقرار مشروطیت، آرمان‌های انقلابیون تحقق نیابد و استبداد در شکل جدید در جامعه سیطره پیدا کند. مهم‌ترین علت این انحراف، فقدان سنت سالم مشارکت گروهی و پذیرش تضادهای فردی در عرصه جامعه و حکومت بود. «روزنامه طوفان» در خطابه‌ای به رضاخان این‌گونه وی را متوجه قانون‌گرایی و دوری از منفعت‌طلبی شخصی می‌کند: «برای وزیر جنگ و برای یک فرمانده مقتدر، تسلیم قانون‌شدن زانوزدن در آستانه عظمت و اقتدار قانون ننگ نیست. ما به شوکت نظام علاقه‌مند می‌باشیم... ما معتقدیم که وزیر جنگ مقتدر و اما وظیفه‌شناس می‌تواند این آب رفته را به جوی بازآورد و ما را در برابر همگان سرافراز و آبرومند کند. ولی وزیر جنگی که قانون مملکتی را مقدس و قابل ستایش بداند، وزیر جنگی که از حدود تکلیف خود پای تعدی را دراز نکند... این مسائل نباید وزیر جنگ را عصبانی کند» (طوفان، میزان ۱۳۰۱). اما نیروهای حامی رضاخان وی را در راستای قبضه قدرت مطلقه تشویق می‌کردند و هر نوع مسامحه در این راه را بر نمی‌تافتند. به‌عنوان نمونه به عقیده «نشریه قشون»، در راه هر مقصودی قدم‌هایی برداشته شد. فقط یک رکن مهم زندگانی خود را فراموش کرده... و توجهی به او نداشت. قشون و اهمیت آن را فراموش کرد. به این دلیل دچار هرگونه مصائب و بدبختی‌هایی شد و مملکت به طرف عمران و آبادی و زندگی حقیقی و استقلال واقعی نرفت (قشون، اسفند ۱۳۰۰). مستوفی، هزینه‌ها و درآمدهای نامتعادل وزارت جنگ را این‌گونه وصف می‌کند: در تقسیم پول‌هایی که از بابت سه‌چهار میلیون تومان شرکت نفت می‌گرفتند، سهم شیر برای وزارت جنگ و سهم روباه برای تمام ادارات مقرر می‌شد. سید هم که در بیانیه خود همه‌چیز را برای قشون اعلام کرده بود و می‌دانست که باید قشون قوت یافته و متحدالشکل شود، جرئت ژکیدن نداشت. شاید بعضی اقدامات را هم برای وهن و شکست حریف کرد. ولی سردار سپه با بصیرت و بینایی و موقع‌شناسی خود دست‌وپای او را چنان درهم کرد که بیچاره سید اولاد پیغمبر جز اطاعت چاره‌ای نداشت. در نزد همه حتی شاه هم، شیر بود و مقابل سردار سپه، روباه (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۸۲۹). کرنفلد هم می‌نویسد که رضاخان این نیرو را جزئی از دارایی خود می‌داند و برخورداری از چنین پشتوانه‌ای باعث

شده است که از هیچ عمل غیرقانونی کوتاهی نکند؛ زیرا، هیچ‌یک از مردم ایران جرئت این را ندارند که از غیرقانونی‌بودن اعمال او سؤال کنند. خواسته‌های او قانون است. فرماندهان نظامی با وقاحت کامل همراه حکام ولایات و ایالات در امور کاملاً مدنی و غیرنظامی دخالت می‌کنند و هیچ‌کس جرئت مخالفت ندارد. در انتخابات نیز دخالت وزیر جنگ کاملاً هویدا است. گزارش‌ها حاکی از آن است که تقریباً در تمام ولایات، کاندیداهای وی به مجلس راه یافته‌اند (گزارش فصلی کرفنلد از ۱ جولای تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۳، ۲۰ اکتبر ۱۹۲۳).

پیگیری منافع فردی و عدم انباشت تجربه و مهارت‌های نخبگان برای مدیریت مسائل ملی فرصت را برای عوام‌فریبان و شعارگرایی پوپولیستی فراهم می‌سازد؛ زیرا مردم در جریان بحران‌های عمیق سیاسی و معیشتی منتظر اجماع نخبگان نمی‌مانند. در فقدان ساختارهای قانونی و دموکراتیک، شخصی که قدرت را به‌طور کامل قبضه کند، فرایندهای تصمیم‌سازی را به‌دست می‌گیرد و ضمن پیشبرد منافع شخصی خود، فرصت را برای اجماع‌سازی دسته‌جمعی نخبگی به حداقل می‌رساند. در ایران عصر پایانی قاجار، نخبگانی که تنها تماشاگر هرج و مرج حاکم بر پایتخت و سایر نقاط کشور بودند، از به‌قدرت رسیدن ناجی امنیت‌ساز سرنیزه‌به‌دست، نمی‌توانستند خشمگین باشند. ادامه خصلت فردی‌شدن تصمیم‌سازی، یکی از مهم‌ترین دلایلی بود که رضاشاه را از بهره‌بردن از آرای نخبگان سیاسی در راستای آگاه ساختن وی از ارتکاب خطاهای سیاسی، بازداشت. ارتش، شکست خفت‌باری خورد و رضاشاه تبعید شد بدون آنکه نخبگان اطراف شاه، افسوس بخورند؛ زیرا: در مرداد ۱۳۲۰ هنگامی که وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش گزارش پیشروی نیروهای شوروی در شمال ایران را به کابینه جنگی رضاشاه می‌داد، یک‌مرتبه شاه گفت، پس املاک ما چه می‌شود؛ این نقاط که تمام املاک ماست (گلشایان، ۱۳۷۷: ۵۶۲). شکاف‌های فراساختاری و هضم‌نشدن منافع فردی در ساختارهای کلان سیاسی در روزهای پس از رضاشاه نیز ادامه یافت. یکی از نمایندگان انگلیس پس از ناکامی در فراهم‌آوردن یک بلوک ضدشوروی مؤثر در مجلس سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، درباره این خصلت ایرانیان چنین نوشت: ایرانی‌ها در چنین بیماری پیشرفته‌ای که بحران سیاسی است، شادی کودکانه‌ای احساس می‌کنند.

تک‌روی‌هایی که انجام می‌شود و افرادی که حاضر نیستند اختلافات را کنار بگذارند و یک خط‌مشی واحد پیش گیرند و برای اجرای این خط‌مشی انضباط را انتخاب کنند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۵۴). برجسته‌شدن منافع فردی نسبت به منافع ساختاری را می‌توان از زبان صدرالاشراف شنید: رضاشاه در اوایل، تصور می‌کرد که می‌تواند قراردادی با متفقین منعقد کند و خود در ایران بماند، ولی از بی‌اعتنایی متفقین احساس کرد که با او سازش نخواهند کرد و چون از روس‌ها می‌ترسید و یقین کرد او را دستگیر خواهند کرد، پیش از ورود قشون به مرکز در فکر استعفا از سلطنت و تفویض به ولی‌عهد خود برآمد و در این امر با فروغی و بعضی نزدیکان خود مشورت کرد. چون فروغی به او اطمینان داد که قشون روس از قزوین به تهران نخواهند آمد، از خیال استعفا منصرف شد. ولی موقعی که به او خبر رسید روس‌ها به طرف تهران حرکت کرده‌اند، مصمم به استعفا شد و کلیه اموال خود را از املاک و کارخانجات و شصت و هشت میلیون تومان که در بانک داشت، همه را به ولی‌عهد بخشید و خود بار سفر بست و با ملکه و چند نفر از اولاد خود به طرف اصفهان و از آنجا به کرمان و بندرعباس روانه شد و به کشتی نشست (صدرالاشراف، ۱۳۶۴: ۳۷۸).

بی‌اعتمادی سیاسی نیز خصیصه منفی در فرهنگ سیاسی ایرانی است. منظور از اعتماد سیاسی، حالتی ذهنی است که بر مبنای آن فرد در حیات مدنی خویش، تعاون، مدارا و همکاری با دیگران را احساس می‌کند. اعتماد سیاسی بیانگر عمق باور شخص به این امر است که سایر افراد و گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی مددکار او خواهند بود. از نظر فروم، فردی که دچار ناامنی خاطر شود، سعی در یافتن سازوکار فرار از وضعیت مزبور دارد با مستحیل کردن خود در دیگران و در آن شرایط احساس امنیت می‌کند (فروم، ۱۳۶۰: ۱۴۷). در پژوهشی نشان داده شده است که ایرانیان معتقدند، آدمیان طبعاً شرور و قدرت‌طلبند، همه چیز در حال دگرگونی و غیرقابل اعتماد است. آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد (بشیریه، ۱۳۷۰: ۱۵۹). از آنجا که روش زمامداری حکمرانان ایرانی خودکامگی بوده، ایرانی، در برابر این استبداد، همواره در پی بقاء و امنیت خود بوده است. همین عامل از او شخصیتی ساخته است که ضمن بدبینی دائم نسبت به

قدرت سیاسی، در ظاهر در مقابل آن کرنش می‌کند. این اطاعت نه از سر اعتماد، بلکه مبتنی بر وحشت است. در دوران پهلوی اول نخبگان از امنیت شغلی برخوردار نبودند. در این دوره، هیچ‌کس از برکناری بدون تشریفات، دستگیری خودسرانه، زندانی، تبعید و کشته‌شدن مصون نبود. همراه با تغییر یافتن شیوه حکومت، از دیکتاتوری به استبداد یا سلطانیسم، تجاوز به مالکیت خصوصی (به‌ویژه در مورد زمین) نیز بالا گرفت (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۵۰). برخورد خشونت‌آمیز رضاشاه با افرادی همچون داور، نصرت‌الدوله فیروز و سردار اسعد که در رده‌های بالای مدیریتی قرار داشتند، نشانگر بی‌پناهی نخبگان در برابر قدرت استبدادی شاه و فقدان امنیت شغلی نخبگان بود. فقدان امنیت نه تنها شامل شغل نخبگان، بلکه شامل جان و مال آنها نیز می‌شد. کرنفلد درباره بدبینی مفرط رضاشاه و دستگیری نخبگان و خلع آنها از مناصب سیاسی چنین می‌نویسد: وزیر جنگ بدون در نظر گرفتن مراحل قانونی، قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرای پیشین را دستگیر کرده و به زندان انداخته است. دستگیری شماری از افراد برجسته نیز انتظار می‌رود. وزیر جنگ مدعی است که مدارکی علیه او دارد که ثابت می‌کند قوام در صدد توطئه بوده است. با این حال بسیاری بر این عقیده‌اند که این تنها بهانه‌ای است برای سرنگون کردن دولت و حاکم کردن دیکتاتوری بر کشور (تلگرام کرنفلد، شماره ۴۲، ۰۰/۱۲۴۸، ۸۹۱، ۹ اکتبر ۱۹۲۳). نیز: تنها دلیلی که تا امروز برای دستگیری و کشتن فیروز، سال‌ها پس از خانه‌نشین شدنش اظهار شده این است که دیداری با وزیرمختار فرانسه در تهران داشته است. در موردی دیگر در اواخر دهه ۱۳۱۰ تیمسار جهانبانی تنها به دلیل اینکه ناهاری را در سفارت فرانسه خورده بود، به دستور شاه دستگیر شد و همه خانان جهانبانی مورد غضب واقع شدند (افشار، ۱۳۷۲: ۲۰۵). در مثالی دیگر سر رابرت کلابو که از وابستگان سفارت بریتانیا بود، در گزارشی به دولت متبوع خود آورده است، تیمورتاش به من گفت که مقارن با همین زمان (تاریخ وقوع اغتشاشات در فارس) گزارش محرمانه‌ای به اعلی‌حضرت رسیده بود که خوانین ارشد ایل بختیاری در جلسه محرمانه‌ای که مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرای سابق ایران نیز در آن حضور داشته است، راجع به این مسئله بحث می‌کرده‌اند که اگر شاه یک‌باره بمیرد یا به‌نحوی دیگر از صحنه سیاست‌های ایران ناپدید شود، تکلیف مملکت چه

می‌شود؟ بر مبنای همه این دلایل و وقایع پشت پرده، اعلی حضرت بی آنکه با کسی مشورت کنند یا از کسی نظر بخواهند، به ابتکار خود تصمیم گرفتند این دو شاهزاده متنفذ قاجار (نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله) را توقیف کنند (اسناد وزارت خارجه بریتانیا، از سر رابرت کلایو به مستر آرتور هندوسن، نوزدهم مارس ۱۹۳۵).

در آغاز قدرت‌طلبی رضاخان، نخبگان مجلس و سایر رجال سیاسی و نظامی بودند که به دلیل بدبینی نسبت به بازگشت شرایط هرج و مرج آمیز پیشین به گزینه‌ای جز قدرت سرکوبگر رضاخان فکر نمی‌کردند. روزنامه «ستاره ایران» نوشت: باید به جای حکومت متنفذین به نفوذ اقتدار دولت کمک کرد، زیرا حکومت متنفذین دیر یا زود رخت بر خواهد بست و در آتیه آنچه برای حتی فرزندان همین افراد مفید خواهد بود، نفوذ دولت است که می‌تواند پشتیبانی عادل برای همین دسته افراد باشد (ستاره ایران، شماره ۷۳، ۹ صفر ۱۳۳۶، ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷). نمایندگان محافظه‌کار مجلس با حفظ رضاخان در مقام وزارت جنگ و نیز دفاع از افزایش بودجه نظامی برای سرکوب عشایر، به او اجازه دادند با گردآوری درآمدهای حاصل از فروش زمین‌های دولتی و مالیات‌های غیرمستقیم، هم مورد قدردانی قرار گیرد و هم موقعیت روبه‌رشدش تثبیت شود. با توافق مجلس در بیشتر نواحی عشایرنشین و یا ناآرام، حکومت نظامی برقرار شد و مقامات نظامی عملاً حکومت آن نواحی را در دست گرفتند که زمینه را برای مداخله در انتخابات دوره پنجم مجلس فراهم آورد. تمرکز قدرت در وجود یک شخص و ترس از دست دادن قدرت، دیکتاتور را نسبت به اطرافیان بدبین می‌کند. دیکتاتور همه قدرت را برای خود می‌خواهد و کسانی را که به قلمرو قدرت خود نزدیک ببیند، از سر راه خود برمی‌دارد. قتل‌های پنهان نخبگان، تهدید و تطمیع و تبعید آنها، از کنش‌های خشونت‌آمیز در عرصه سیاست در این نظام‌ها می‌باشد. ثریا، همسر دوم محمدرضا شاه درباره ویژگی‌های رضاشاه می‌نویسد: رضاشاه ایران را ملک طلق خویش قلمداد می‌کرد و تمام مسائل و امورات مملکت به او ختم می‌شد. وی از واگذاری قدرت به دیگران، حتی به دوستان نزدیکش بیمناک بود. آمیختن خودبینی با سوءظن از ویژگی‌های برجسته او بود. رضاشاه یک مستبد مبتلا به بیماری خودآزاری، مبتلا به جنون سوءظن بود که پیوسته خود را در معرض تهدید بدخواهان و خائنان و جاسوسان دوجانبه و

سه‌جانبه یا چهارجانبه می‌دید که فقط برای خیانت به وی به دنیا آمده‌اند (اسفندیاری بختیاری، ۱۳۷۱: ۱۴۹).

بیان نقاط ضعف نظام‌های سیاسی از جمله عوامل بقا و استمرار آنها می‌تواند باشد. در نظام‌های خودکامه به دلیل بی‌اعتمادی نسبت به ثبات روحی و روانی شخص دیکتاتور، اغلب نخبگان از بیان انتقادهای سازنده سرباز می‌زنند که سرانجام نظام‌های دیکتاتوری را با شکاف‌ها و بحران‌های مدیریتی و کارآمدی که در نهایت به بحران مشروعیت و سلطه تبدیل می‌شود، دچار می‌سازد. رقابت میان نخبگان برای جلب رضایت رضاشاه سبب شد تا آنها از بازگ کردن حقایق و نقص‌های نظام سیاسی خودداری کرده و صرفاً حرف‌هایی را بزنند که خطری برای آنها در پی نداشته باشد. در چنین فضایی از ابهام، ویژگی‌هایی از قبیل زیرکی، پنهان‌کاری، چاپلوسی، ارضای تمنیات دیگران، بله‌قربان‌گویی، نیرنگ و خیانت، به‌عنوان فنون همدم بقا در دربار ایران تبدیل می‌شود. سفیر بریتانیا در ایران آشفتگی ناشی از بی‌اعتمادی به توده‌های مردم و نخبگان را در ساختار تصمیم‌گیری سیاسی این‌گونه به تصویر می‌کشد: شاه احتمالاً از دست‌زدن به اقدام شدیدی علیه آلمان‌ها به این علت بیمناک است که در اثر آن ممکن است حکومت آلمان آشکارا وی را مورد حمله قرار دهد و مردم ایران را علیه وی تحریک کند. این امر نشانه آن است که او می‌داند تا چه اندازه در میان مردم ایران فاقد محبوبیت است. با وجود غرور وی و ترس و هراسی که وزیرانش از دید او احساس می‌کنند، روی هم، مانع آن می‌شود که وی کاملاً این مطلب را درک کند (گزارش بولارد به وزارت خارجه انگلیس، ۱۳۲۰/۴/۱۸). پس از سپری شدن روزهای بحرانی، بولارد دوباره در گزارشی می‌نویسد موقعی که متفقین وارد ایران شدند، البته رضاشاه دیگر تقریباً هیچ چاره‌ای جز استعفا نداشت. ترس شدید مردم از او یک‌باره جای خود را به آسودگی و تمسخر و توهین و حس انتقام‌جویی داد. حالا دیگر اگر متفقین هم می‌خواستند بعید بود بتوانند او را بر اریکه پادشاهی نگه دارند. فریاد اعتراض مردم را دیگر نمی‌شد خاموش کرد. نه فروغی وفادار به رضاشاه و نه نمایندگان مجلس شورای ملی باور نمی‌کردند که شاه، سر قول مراعات مشروطیت بماند و بسیاری از آنها می‌ترسیدند که به محض آنکه خطر رفع شد، عهدش را بشکنند و تلافی مطالبات

اصلاح طلبانه آنها را سرشان در بیاورد (Reader Bullard to Anthony Eden, 1942/5/26). در روزهای پایانی حکومت رضاشاه سید یعقوب انوار با تبریک اینکه از تحت یک فشار خیلی ممتد نجات پیدا کردیم، به این موضوع پرداخت که من بعد عموم نمایندگان مجلس یک روح اتحاد و یگانگی و پشتیبانی از کابینه و دولت دارند و دیگر می‌توان از وزرا سؤال و استیضاح کرد و تا کی ملت ایران صدا نداشته باشد (مذاکرات مجلس دوازدهم، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰: ۲۷۵۸).

روش حذف و تخریب در حل اختلافات سیاسی از دیگر مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ایران است. یکی از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان این است که در مواقع اختلاف نظر با یکدیگر به جای حل مسالمت‌آمیز آن، به روش تخریب یا حذف طرف مقابل می‌پردازند. نخبگان سیاسی و اجتماعی مختلف به جای مبارزه سیاسی صحیح مبتنی بر اصل پذیرش و رقابت، به تخریب و حذف رقیب روی آوردند و استمرار این روند در طول زمان سبب شد تا خشونت به عنوان یکی از ارکان اساسی فرهنگ سیاسی ایرانیان درآید. اگرچه درباره خشونت یک معنای مورد توافق و عام وجود ندارد، اما بنا به یک تلقی نسبتاً مشترک خشونت عبارت است از: هرگونه تهاجم فیزیکی و روحی علیه هستی انسان که با انگیزه وارد کردن آسیب، رنج یا لطمه زدن همراه باشد. رضاشاه در دوران سلطنت خود نه تنها مخالفان خود را عقب راند، بلکه کسانی را هم که در به قدرت رسیدنش نقش اساسی داشتند، از راه‌های مختلف (اعدام، تبعید، یا خانه‌نشین کردن) از صحنه سیاسی خارج کرد و تمام اختیارات حکومت را در دست خود متمرکز نمود. رضاشاه با کمک گرفتن از یک رشته سازوکارها و شیوه‌های خاص خود، عملاً تمام کسانی را که در راستای کسب قدرت یا نوعی هم‌ترازی با شاه می‌کوشیدند، از صحنه سیاست طرد کرد. اگر در شرایط ویژه‌ای نوعی رقابت میان کاندیدای مورد نظر دولت و کاندیدای رقیب ایجاد می‌شد، برگزارکنندگان انتخابات به دسیسه‌های گوناگون متوسل می‌شدند؛ به عنوان نمونه، می‌توان از توزیع تعرفه‌های انتخاباتی میان خردسالان و اشخاص متکدی و پیشگیری از توزیع تعرفه‌ها در میان اشخاص واجد صلاحیت و پراکنده کردن هواداران نماینده رقیب اشاره کرد (مدرس و مجلس: نامه‌ها و اسناد، ۱۳۷۳: ۱۵۹). رضاشاه برای حفظ تاج و تخت در خاندان پهلوی، در صدد برآمد تا

رجال قدرتمندی را که ممکن بود پس از او از ولیعهد اطاعت نکنند، از سر راه بردارد. به بهانه‌های گوناگون و بدون تشریفات قانونی بسیاری از نخبگان حاکم را به قتل رساند؛ سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ در اوج قدرت به‌همراه شاه به گرگان رفته بود و در شرایطی که از سوی شاه، مشغول توزیع جوایز اسب‌سواران بود، سرهنگ سهیلی، حکم احضار او را ابلاغ کرد، سپس وی بازداشت و راهی تهران شد و پس از مدتی در یک سلول تاریک زندان، کشته شد. علی‌اکبر داور، وزیر عدلیه نیز در حکومت رضاشاه به نوسازی تشکیلات دادگستری پرداخته بود، در پی فحاشی رضاشاه دست به خودکشی زد و حتی مراسم تشییع جنازه او با دستور شاه متوقف شد و بدون تشریفات رسمی به خاک سپرده شد. نصرت‌الدوله فیروز، وزیر دارایی نیز بدون هیچ تشریفات به فرمان شاه به زندان رفت و در سال ۱۳۱۶ به دست نظمیۀ رضاشاه به قتل رسید (بهنود، ۱۳۸۰: ۱۰۷).

در برخورد با منتقدان فرهنگی و رسانه‌ای وضعی مشابه تکرار شد. به‌عنوان مثال رضاشاه مدیر روزنامه «حیات جاوید» را با مشت خود تنبیه کرد. حسین صبا مدیر «ستاره ایران» را با سیصد ضربه شلاق مجروح ساخت و میرزاهاشم‌خان مدیر «روزنامه وطن» را تا سرحد مرگ کتک زد و روزنامه‌های وی را طعمه حریق ساخت و با این رویه، ارباب جراید را برجای خود نشاند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲۸۲). مخبرالسلطنه هدایت که ۶ سال نخست‌وزیر رضاشاه بود و بیش از هرکس رضاشاه را می‌شناخت و با خلق و خوی او آشنا بود، می‌نویسد: برای هیچ‌کس امنیت نیست. شاه به احدی به‌جز چاپلوسان و چاکران رحم نمی‌کرد و مخالفان سیاسی خود را با حربه‌های مختلف از میان برداشت و یا به خانه‌نشینی و تبعید ناچارشان ساخت و حتی به دوستان خود رحم نکرد. تیمورتاش، نصرت‌الدوله، سردار اسعد، تدین و تمام سینه‌زن‌های پای علم جمهوری و تغییر سلطنت، یکی‌یکی پاداش خدمت یافتند (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳: ۴۰۳). گروهی از متجددان مانند تیمورتاش، داور و فروغی هرچند برای مدتی در تشکیلات حکومتی رضاخان عمل کردند، ولی عموماً نتوانستند روش و مرام و دیدگاه‌های خود را مطرح کنند. اصولاً در نظام‌های خودکامه، بروز استعداد با مشکل روبه‌رو است. این نوع حکومت‌ها، به افراد متوسط و زیر متوسط علاقه‌مندند؛ زیرا مبنای فرهنگی حوزه سیاست برای آنها اطاعت



محض است. بسیاری از افراد متجدد که در دولت، مجلس و در عالم نویسندگی و مطبوعات در چارچوب رضاخانی عمل می‌کردند، کسانی بودند که در فرایند به قدرت رساندن و تحکیم پایه‌های حکومت رضاخان به قتل رسیدند یا حذف شدند. بولارد درباره خشونت طلبی شاه و ضعف نخبگان حامی وی در برابر اعمال غیرمنطقی رضاشاه می‌نویسد: شاه باز مانند گذشته در هر اداره‌ای دخالت می‌کند و وزرا را کتک می‌زند و به‌طور کلی همان‌گونه که مردم ایران درباره او می‌اندیشند، همچون آدمی ابله، طماع و وحشی رفتار می‌کند. به‌تازگی وزیران، شخصی را به‌طور پنهانی به نمایندگی خود نزد من فرستادند تا به من بگویند شاه تحمل‌ناپذیر شده است. ما باید در ایران با عقیده مردم هماهنگی نشان دهیم والا مخالفت آنها جلو تمام کوشش‌هایمان را خواهد گرفت (گزارش بولارد به وزارت خارجه، و خا ۳۷۱-۲۷۲۳۵، ۱۳۲۰/۶/۱۲). در گزارشی دیگر می‌خوانیم: یک دهاتی نادان و بی‌سواد با غریزه حیوانی است... او به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند خشم و غضب خود را کنترل کند. وی اخیراً رئیس‌الوزرای پیشین را مورد ضرب و شتم قرار داده است... وی بارها در مواضع مختلف ملتزمین و همراهان خود را مورد ضرب و جرح قرار داده است... به احتمال قوی خوی حیوانی رئیس‌الوزرا طغیان خواهد کرد و دیگر کسی نمی‌داند چه خواهد شد (گزارش گوتیلپ، A/۱۳۷، ۵۱، ۸۹۱، ۲ دسامبر ۱۹۲۳). حذف فیزیکی رقبا و منتقدان، عرصه را برای تمرکز قدرت در دستان رضاشاه فراهم‌تر کرد و وی به‌عنوان تنها ناجی و تنها شخص قدرتمند قابل احترام در روند نوگرایی و پیشرفت در ایران پیش‌سرمایه‌داری شناخته شد. با اولتیماتوم متفقین به رضاشاه مبنی بر خارج شدن از حالت بی‌طرفی، این تنها رضاشاه بود که می‌بایستی تصمیم می‌گرفت و با اشغال ایران توسط نیروهای انگلیسی و روسی، این تنها رضاشاه بود که به تبعید اجباری رفت، درحالی‌که هیچ‌یک از نخبگانی که در به قدرت رسیدنش به او کمک کرده بودند در هنگام مرگ در ژوهانسبورگ در کنار وی حاضر نبودند.

### نتیجه‌گیری

سرعت تحولاتی که رضاخان را به قدرت مسلط در ایران رساند، نشانگر سطحی بودن گفتمان‌ها و باورهای عصر مشروطه‌خواهی بود. طبعاً در جریان

مشروطه‌خواهی، افرادی ظهور کردند که در اندیشه و عمل، مخالف اقتدارگرایی بودند، ولی گفتمان‌های مشروطه‌خواهی و ضدیت با اقتدارگرایی و استبداد انباشته‌شده تاریخی ایرانی، نتوانست پایه‌های محکمی در اندیشه و شخصیت ایرانی چه در سطح نخبگان و چه در سطح عامه مردم ایجاد کند. علاوه بر ضعف بنیادهای تئوریک که در به‌وجود آوردن این چرخه باطل نقش داشت، باید بر نقش شخصیت اقتدارگرا به‌عنوان زمینه‌ساز اصلی این چرخه تأکید کنیم. شخصیت اقتدارگرا با دو ویژگی متضاد سلطه‌جویی و سلطه‌طلبی در دوران اقتدار فرمانروایان خودکامه، متقاد است. اما هنگامی که اقتدار حاکمان به ضعف گرایید، فرد اقتدارگرا حاضر به پیروی از هیچ هنجار و قاعده‌ای نیست. در نتیجه، جامعه‌ای که اکثر افرادش از اقتدارگرایان تشکیل شده است، در چنین مواقعی با هرج و مرج و بحران اجتماعی روبه‌رو می‌شود و در واقع زمینه برای ظهور یک خودکامه دیگر مهیا می‌شود. فرهنگ سیاسی اقتدارطلب نخبگان سیاسی، یکی از مهم‌ترین متغیرهای اثرگذار در ظهور و سقوط رضاشاه پهلوی بود. آرزوی ایرانیان برای دستیابی به امنیت و ثبات سیاسی و اقتصادی در سایه فقدان ساختارهای فرهنگی و نهادی عقلانی که بتواند توانایی‌ها و ظرفیت‌های نخبگی و فکری را شکوفا سازد، تاریخ سیاسی کشور را در آونگ اقتدارطلبی امنیت‌جو و بی‌زاری از ظلم و ستم شاهان خودکامه، دچار نوسان ساخته است. نخبگانی که آرزوها و رؤیاهای خود را در ظهور ناجی بزرگ و استبداد منور می‌دیدند، پس از تبعید رضاشاه نفس راحتی کشیدند و با پذیرش سلطنت پسر شاه سابق، دل به فردایی بهتر سپردند.\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آرنت، هانا (۱۳۶۶)، *توتالیتاریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: جاویدان.
- اسفندیاری بختیاری، ثریا (۱۳۷۱)، *کاخ تنهایی*، ترجمه نادعلی همدانی، تهران: مترجم.
- اسناد وزارت خارجه بریتانیا، از سر رابرت کلایو به مستر آرتور هندرسن، گزارش مورخ نوزدهم مارس ۱۹۳۵، FO 371/14542، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی، بخش اسناد تاریخی فارسی.
- افشار، ایرج (۱۳۷۲)، *زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی‌زاده*، تهران: انتشارات علمی.
- اردلان، امان‌الله (۱۳۷۲)، *خاطرات حاج عزالممالک اردلان: زندگی در دوران شش پادشاه*، به‌کوشش باقر عاقلی، تهران: نامک.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۰)، «توسعه و فرهنگ»، *علوم سیاسی*، سال دوم، شماره ۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، *دیپلماسی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی*، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۳)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، جلد اول، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- بهنود، مسعود (۱۳۸۰)، *کشتگان بر سر قدرت*، تهران: نشر علم.
- بولارد، ریدر ویلیام (۱۳۷۸) *خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد: نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه به‌انضمام شرح حال رجال عصر پهلوی*، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران: طرح نو.
- بولارد، ریدر ویلیام؛ مونت‌اسکراین، کلارمونت (۱۳۶۲)، *شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- پای، لوسین (۱۳۷۰)، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید محمدی، *نامه فرهنگ*، شماره ۶۰.
- پوجی، جان‌فرانکو (۱۳۸۰)، *تکوین دولت مدرن*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشر آگاه.
- تبریز (روزنامه)، شماره ۳۲، ۴ آبان ۱۳۰۴، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی، بخش اسناد تاریخی فارسی.
- تلگرام کرنفلد، شماره ۶۹، ۰۰۲/۱۰۷، ۸۹۱، مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۲، برگرفته از کتاب

- محمدقلی مجد (۱۳۹۰)، *از قاجار به پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۲۹۱-۱۳۰۹* شمسی، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- تلگرام کرنفلد، شماره ۴۲، ۰۰/۱۲۴۸، ۸۹۱، مورخ ۹ اکتبر ۱۹۲۳، برگرفته از کتاب محمدقلی مجد (۱۳۹۰)، *از قاجار به پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۲۹۱-۱۳۰۹* شمسی، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- جعفرقلی خان سردار بهادر (۱۳۷۸)، *خاطرات سردار اسعد بختیاری*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- چراغعلی پهلوی به رئیس ارکان حرب کل قشون، ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴، اسناد وزارت جنگ، شماره ۱۱، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی، بخش اسناد تاریخی فارسی.
- دال، سیونگیو (۱۳۸۱)، *فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی: مطالعه تطبیقی ایران و کره جنوبی*، تهران: نشر خانه سبز.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، جلد چهارم، چاپ ششم، تهران: عطار و فردوس.
- ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۷۷)، *ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت: دوران بازگشت به حکومت فردی (۱۳۲۰-۱۳۰۴)*، جلد دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- رضاخان به حاکم نظامی اصفهان، ۲۳ اسفند ۱۳۰۱، اسناد وزارت جنگ، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی، بخش اسناد تاریخی فارسی.
- روزنامه طوفان، سال دوم، شماره ۱۵، ۱۶ میزان ۱۳۰۱ شمسی، برگرفته از کتاب غلامعباس مصلی‌نژاد (۱۳۸۳)، *جمهوری‌خواهی در ایران*، تهران: قومس.
- روزنامه ناهید، ۱۸ فروردین ۱۳۰۷، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی، بخش اسناد تاریخی فارسی.
- ستاره ایران، شماره ۷۳، کابینه‌دموکراسی، یکشنبه ۹ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی، بخش اسناد تاریخی فارسی.
- سرپرسی لورن به مارگویس کرزون کدلستون، تهران، ۲۸ دسامبر ۱۹۲۳، شماره ۵۲۷، وزارت خارجه بریتانیا، مکاتبات محرمانه ۱۹۵۷-۱۸۹۹، بایگانی عمومی، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی، بخش اسناد تاریخی فارسی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰)، *اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار*، تهران: فرزانه روز.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*، تهران: کویر.
- شریف‌کاشانی، مهدی (۱۳۶۲)، *واقعیات اتفاقیه در زمان ما*، جلد اول، تهران: نشر تاریخ ایران.
- صدر، محسن (۱۳۶۴)، *خاطرات صدرالاشراف*، تهران: وحید.
- فردوست، حسین (۱۳۷۰)، *ظهور و سقوط پهلوی*، تهران: اطلاعات.
- فروم، اریک (۱۳۶۰)، *انقلاب امید*، ترجمه مجید روشنگر، چاپ دوم، تهران: مروارید.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸)، *جامعه سالم*، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ سوم، تهران: بهجت.

قشون، شماره اول، اول اسفند ۱۳۰۰، برگرفته از کتاب *تاریخ معاصر ایران*، کتاب نهم مجموعه مقالات ویژه‌نامه شهید مدرس (۱۳۷۴)، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۶)، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ سیزدهم، تهران: نشر مرکز.

کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۴)، *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر*، تهران: قومس.

گروه پژوهشی جامی (۱۳۸۱)، *گذشته چراغ راه آینده است*، تهران: ققنوس.

گزارش گوتیلپ، ۵۱ A/۱۳۷، ۸۹۱، مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۳، برگرفته از کتاب محمدقلی مجد (۱۳۹۰)، *از قاجار به پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۳۰۹-۱۲۹۸* شمسی، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات پژوهش‌های سیاسی.

گزارش بولارد به وزارت خارجه، و خا ۳۷۱-۲۷۲۵۱-ای ۴۷۱۲، ۱۳۲۰/۵/۲۵، برگرفته از کتاب انور خامه‌ای (۱۳۷۸)، *سال‌های پرآشوب: پژوهش در تاریخ معاصر ایران بر بنیاد اسناد از طبقه‌بندی‌شده انگلستان، آمریکا و ایران*، بخش دوم، تهران: فرزانه‌روز.

گزارش بولارد به وزارت خارجه انگلیس، و خا ۳۷۱-۲۷۲۳۰-ای ۲۷۱۵۱، ۱۳۲۰/۴/۱۸، برگرفته از کتاب انور خامه‌ای (۱۳۷۸)، *سال‌های پرآشوب: پژوهش در تاریخ معاصر ایران بر بنیاد اسناد از طبقه‌بندی‌شده انگلستان، آمریکا و ایران*، بخش دوم، تهران: فرزانه‌روز.

گزارش ریدر بولارد به وزارت خارجه، و خا ۳۷۱-۲۷۲۳۵-ای ۱۳۲۰/۶/۱۲، برگرفته از کتاب انور خامه‌ای (۱۳۷۸)، *سال‌های پرآشوب: پژوهش در تاریخ معاصر ایران بر بنیاد اسناد از طبقه‌بندی‌شده انگلستان، آمریکا و ایران*، بخش دوم، تهران: فرزانه‌روز.

گزارش فصلی کرنفلد از ۱ جولای تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۳، ۰۰/۱۲۵۵، ۸۹۱، مورخ ۲۰ اکتبر ۱۹۲۳، برگرفته از کتاب محمدقلی مجد (۱۳۹۰)، *از قاجار به پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۳۰۹-۱۲۹۸* شمسی، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

گلشایبان، عباسقلی (۱۳۷۷)، *گذشته‌ها: اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من*، تهران: آشتیانی.

متین‌دفتری، هدایت‌الله (۱۳۷۰)، *خاطرات یک نخست‌وزیر*، به کوشش باقر عاقلی، تهران: علمی.

مخبرالسلطنه هدایت، مهدی‌قلی (۱۳۶۳)، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.

مدرس و مجلس: *نامه‌ها و اسناد* (۱۳۷۳)، سند شماره ۸۶، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

*مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم*، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، بخش مشروح مذاکرات، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، نگاه کنید به <http://www.ical.ir>.

*مذاکرات مجلس دوازدهم*، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای

اسلامی، بخش مشروح مذاکرات، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، نگاه کنید به:  
تارنمای <http://www.ical.ir>.

مستوفی، عبدالله (۱۳۸۶)، شرح زندگانی من، جلد دوم، تهران: هرمس.  
مصلی نژاد، غلامعباس (۱۳۸۹)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران: فرهنگ صبا.  
ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱)، مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، تهران:  
مرکز اسناد انقلاب اسلامی.  
میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۸۷)، فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی، تهران: نگاه معاصر.  
میلسپو، آرتور (۱۳۸۵)، مأموریت آمریکایی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ  
سوم، تهران: پیام.

Almond, Gabriel, & Verba, Sidney (1968), *the Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations*, Michigan: Ann Arbor.

Ashraf, Ahmad (1971), *Iran: Imperialism, Class and Modernization from Above*, New York: New School for Social Research.

Ghods, M.Reza (1989), *Iran in the Twentieth Century*, Colorado: Lynne Rienner Pub.

